

تاریخی‌گری در واکنش به تاریخ‌نگاری تحصّلی

هادی تیمومی

مترجم: مه‌ران اسماعیلی^۱

پیش‌درآمدی از مترجم

شناخت صحیح مکاتب تاریخی معاصر و تحوّل اندیشه‌ها و مباحث مطرح شده در هر مکتب، ابزارهای فراوانی در اختیار محققان تاریخ قرار می‌دهد تا بهتر بتوانند با خاستگاه دیدگاه‌های موجود، نحوه‌ی شکل‌گیری نظریه‌ها و دیدگاه‌های رقیب در هر زمینه آشنا شوند. مکتب تاریخ‌نگاری تحصّلی و تاریخی‌گرا، به ترتیب از اواخر سده نوزدهم تا دهه‌های نخست سده‌ی بیست شکل گرفته و دستاوردهایی برای این علم به همراه داشته‌اند.

دکتر هادی تیمومی نویسنده‌ی کتاب مفهوم التاریخ و تاریخ المفهوم در مقام تدریس درس فلسفه‌ی تاریخ متوجه شد که انتقال صحیح مباحث نظری به دانشجویان تاریخ با کندی همراه است، زیرا دانشجویان علاقه‌مند به این مباحث درگیر متونی سنگین می‌شوند بویژه اگر قدری مباحث فلسفی عمیق در میان باشد. در نتیجه ایشان در صدد تألیف متنی آموزش برآمدند که بتواند حداقل تحولات اندیشه بشری را در ارتباط با تاریخ‌نگاری و با زبانی ساده بیان کند.

۱. دانشجوی دکتری تاریخ اسلام دانشگاه تربیت مدرس.

این اثر در قالب یازده فصل مکاتب تاریخ‌نگاری را در غرب (از رنسانس تا عصر جهانی سازی) به اجمال بررسی کرده و کاستی‌ها، دستاوردها و نمایندگان آن را برشمرده است.

دو فصل از این کتاب به بررسی مکتب تاریخ‌نگاری تحصّلی و تاریخی‌گری اختصاص داده شده است.

اصطلاح تاریخی‌گری دارای دو مفهوم متفاوت است. این اصطلاح در یک رهیافت، نوعی نگرش به جهان است که تاریخ را در خط سیر تکاملی خود، به چند دوره تفکیک و نسبت به آخرین دوره پیش‌بینی‌هایی ارائه می‌کند. زمانی که این رهیافت با سوسیالیسم پیوند خورد، مورد نقد متفکرانی چون پوپر قرار گرفت.

در رهیافت دوم، تاریخی‌گری نوعی روش‌شناسی است که در برابر روش‌شناسی تحصّلی سر برافراشته و منکر وحدت روش در تحقیقات علمی است؛ از این رو در این نوشتار ابتدا مکتب تاریخ‌نگاری تحصّلی، دستاوردها و کاستی‌های آن معرفی شده و سپس واکنش مکتب تاریخ‌نگاری تاریخی‌گرا در برابر آن و سیر حرکت این مکتب بررسی شده است.

در پایان لازم به ذکر است ترجمه‌ی دو فصل دیگر این کتاب با عنوان «مکتب انسان‌گرا در قرن شانزده و هفده» و «مکتب خردگرا در قرن هجدهم» پیش از این منتشر گردیده^۱ است. امید آن‌که بدین وسیله بتوان گامی برای آشنایی با مبانی و اصول تاریخ‌نگاری‌ها برداشت. ضمناً معادل‌های واژگان متن معادل‌هایی فرانسوی هستند. به لحاظ تکرار برخی واژگان تخصصی در این مقاله، هنگامی که برای نخستین بار از این واژگان استفاده شده توضیحاتی در پاورقی آمده است.

تاریخ‌نگاری تحصّلی^۲

از اواخر سده‌ی نوزدهم و اوایل سده‌ی بیستم، رویکرد تحصّلی بر علم تاریخ سایه انداخت. آلمان موطن اصلی تاریخ‌نگاری تحصّلی بود و هر مورخی که به خود و حرفه‌اش اهمیت می‌داد، سفر به آلمان را یکی از توفیق‌گاه‌های ضروری حیات خود

۱. فصلنامه‌ی تاریخ اسلام، سال پنجم، تابستان ۱۳۸۳، ش ۱۸.

می‌شمرد. آلمان مورخان تحصّلی برازنده‌ای چون تئودور مومسن^۱ و لئوپولد فان رانکه^۲ را در خود پرورش داد. در فرانسه نیز مورخانی از همان دست، ظهور یافتند؛ کسانی چون: ارنست رنان،^۳ ارنست لایس،^۴ شارل سینیوبوس،^۵ فوستل دکولانژ،^۶ ایبولیت تین،^۷ شارل ویکتور لانگلوئا،^۸ در این دوره، اقبالی همگانی نسبت به تاریخ پدید آمده بود. پیش‌گویی‌های آگوستین تیری،^۹ تاریخ‌نگار رمانتیک، به درستی محقق شد. وی گفته بود: «همان‌طور که فلسفه شاخصه‌ی قرن هجدهم بود، تاریخ ویژگی این دوره خواهد شد».

۱. مکتب تحصّلی^{۱۰}

تفکر مسلط^{۱۱} این دوره سیانتیسم^{۱۲} یا اصالت علم بود. علوم از اوایل سده‌ی نوزدهم، شاهد جهش بزرگی بودند. این جهش عمدتاً در زیست‌شناسی، شیمی، علوم طبیعی و توسط دانشمندان فوق‌العاده‌ای چون چارلز داروین، مارسلانی برتلو، هربرت اسپنسر و کلود برنار روی داد. اروپای غربی از سال‌های هشتاد سده‌ی نوزدهم، شاهد انقلاب صنعتی دوم بود که برق و موتورهای احتراقی از دستاوردهای آن بودند. نمایشگاه بین‌المللی پاریس در سال ۱۹۰۰، به بهترین وجه ممکن، پیشرفت بزرگی را که علوم و تکنولوژی به ارمغان آورده بودند، به نمایش گذاشت و آنگاه سینما، تلفن، اتومبیل و هواپیما (نخستین پرواز در ۱۹۰۳ صورت گرفت) به عرصه آمد. آلبرت انیشتین در ۱۹۰۵، نخستین نظریه‌ی خود را درباره‌ی نسبیت مطرح کرد که از بزرگ‌ترین انقلاب‌های علمی تاریخ بشریت بود. او هم‌چنین در همان سال فرضیه‌ی فوتون^{۱۳} (اجزای نور) را ارائه کرد که در امتداد نظریه‌ی کوانتوم^{۱۴} ماکس پلانک (۱۹۰۰) قرار می‌گرفت.

در علوم انسانی، دانشمندان فرانسوی چون آگوست کنت، امیل دورکیم و برخی دیگر از دانشمندان آلمانی، علم نوینی به نام جامعه‌شناسی را تأسیس کردند. از ۱۸۹۵ تا ۱۹۰۵ گفت‌وگوی پرشوری میان مورخان و جامعه‌شناسان در گرفت. از نظر دورکیم،

1 . Theodor Mommsen (1817-1903)

2 . Leopold Von Ranke (1795-1886)

3 . Ernest Renan (1823-1892)

4 . Ernest Lavisce (1842-1922)

5 . Charles Seignbos (1854-1942)

6 . Foustel De Coulanges (1942)

7 . Hypolite Taine (1828-1893)

8 . Charles Viktor Langlois (1929)

9 . Augustin Thierry

10 . Le Positivisme

11 . Idee-force

12 . Le scientisme

13 . Photon

14 . Quana

تاریخ صرفاً تکنیکی بود که اطلاعات لازم را در اختیار جامعه‌شناسی می‌نهاد و جامعه‌شناسی تنها علمی بود که می‌توانست منطق حوادث را دریابد، ولی مورخانی چون سینوبوس و لانگلوئا بر رهیافت مورخ تأکید داشتند و تقسیم‌کاری را میان مورخان و جامعه‌شناسان پیشنهاد کردند: «جامعه‌شناسان به بررسی وضع کنونی و مورخان به مطالعه‌ی گذشته بپردازند.» اختلاف دیگری که میان مورخان و جامعه‌شناسان آن عهد وجود داشت، پیشنهادی بود که جامعه‌شناسان مطرح کرده بودند. آنان پیشنهاد کرده بودند که مورخان به نقل گزارش و حوادث اکتفا کنند و جامعه‌شناسان به دنبال کشف قوانین تطوّر جامعه یا حداقل پدیده‌های تکراری آن باشند.

درباره‌ی مهم‌ترین حوادث سیاسی این دوره می‌توان به روزهای ژوئن ۱۸۴۸، شکست فرانسه در برابر آلمان در ۱۸۷۰ و کمون پاریس در ۱۸۷۱، اشاره کرد. شکست فرانسه از آلمان، برای روشن‌فکران فرانسوی که به آلمان و فرهنگ نوآور آن با اعجاب می‌نگریستند، فاجعه‌ای بس بزرگ بود. در فرانسه ضرورت حمایت از جمهوری سوم و تأمین نیروی کافی به منظور انتقام از آلمان و بازگرداندن مناطق الزاس و لورین به فرانسه، احساس می‌شد و تاریخ در این خصوص ابزاری کارآمد شناخته شد. در فرانسه درس تاریخ از ۱۸۱۸، در مقطع دبیرستان الزامی شد و از ۱۸۸۰ در تمام مقاطع تحصیلی، از ابتدایی تا کارشناسی (بکالوریوس) تدریس گردید. از سال ۱۹۰۲ تاریخ فرانسه از دوره‌ی باستان تا دوره‌ی معاصر، به دروس مقطع دبیرستان اضافه شد. مورخی چون ارنست لایوس «آموزگار ملی» لقب یافت و فیلسوفی چون ارنست رنان پس از فاجعه‌ی ۱۸۷۰، و به منظور ارتقای روحیه‌ی ملت فرانسه و بازگرداندن اعتماد به نفس آنها، تعریفی «اراده‌گرا»^۱ از ملت ارائه کرد.

پرسشی که در این دوره در برابر اندیشمندان و مورخان قرار داشت این بود که «آیا در پس حجم نامنظم حوادث و لرزه‌های بزرگی که فرانسه و اروپا با آن مواجه شده بود، منطقی نهان وجود داشت یا خیر؟». ایده‌ی درستی که در تفکر آنها وجود داشت آن بود که تاریخ، حیات خود را دیگر از عنایت الهی نمی‌گیرد، بلکه انسان در تاریخ، اراده‌ای آزاد دارد و می‌تواند آنچه را می‌خواهد یا دوست دارد انجام دهد. علاوه بر این، اندیشمندان و به ویژه طیف محافظه‌کار، نوعی بی‌تابی و بی‌قراری در برابر تاریخ از خود

نشان می دادند؟ زیرا چه درون فرانسه و چه بیرون آن، کلیسایان، طبقه‌ی اشراف و نظام پادشاهی، همگی از بین رفته بودند و مسئله این بود که چگونه می‌توان مجدداً جامعه را سازماندهی کرد. ایجاد جامعه‌ای جدید، نیازمند تفکر جدیدی است که مورد پذیرش همگان باشد. در جامعه‌ی جدید - به هر صورتی که درآید - تاریخ هم‌چنان جایگاه ارزشمند خود را حفظ خواهد کرد. در فرانسه و آلمان، اصل «ضرورت بیشتر حفظ میراث تاریخی» مورد حمایت قرار گرفت و مورخان و دیگر متخصصان این حوزه، از جمله سندشناسان، باستان‌شناسان، مدیران موزه‌ها و کتابخانه‌ها تحت پوشش دولت درآمدند و به کارمندانی مستمری‌بگیر مبدل شدند و این تحوّل مهمی بود؛ چرا که برای تمامی متخصصان امور تاریخی، کار و امنیت شغلی فراهم کرد و به آنها اجازه داد به صورت تمام‌وقت به حرفه‌ی خود بپردازند.

مورخان این دوره، بیش از هر فرد دیگر، تحت تأثیر اگوست کنت^۱ جامعه‌شناس فرانسوی بودند. نظریه‌ی کنت که به گرایش تحصّلی شهرت یافت چه بود؟ نظریه‌ی اگوست کنت در تاریخ، نظریه‌ای تطوّر و غایت‌گراست. هر انسان، جامعه یا هر یک از شاخه‌های دانش، لزوماً از مراحل سه‌گانه‌ی ذیل گذر می‌کند:

۱) عقیده‌ی کنت نخستین مرحله، مرحله‌ی الاهیاتی است که کنت آن را مرحله وهمی می‌خواند. از نظر وی در این دوره اشتیاق فراوانی نسبت به مسائل حل‌ناشدنی و معارف مطلق وجود دارد و انسان‌ها همه‌ی پدیده‌ها و رخدادها را به دخالت بی‌واسطه و مستمر عناصر ماوراء الطبیعه (مشیت الهی) نسبت می‌دهند. پس از این مرحله، مرحله‌ی مابعدالطبیعه و متافیزیک آغاز شد که از نظر کنت مرحله‌ی نوعی بیماری ذهنی است. در این مرحله موجودات و قوای مبهم و ناشناخته‌ای (نظیر: دولت، حقوق انسان، خدا، روح مطلق هگلی، ...) جای‌گزین عوامل مؤثر مرحله‌ی قبل می‌شوند و این قوا می‌توانند همه‌ی پدیده‌ها را محقّق کنند. مرحله‌ی سوم که از نظر کنت همان عصری است که او در آن زندگی می‌کند [مرحله‌ی علمی]، پایانی و تحصّلی است. در این مرحله انسان دیگر به جست‌وجوی امور مطلق، مبدأ و غایت هستی نیست، بلکه نقش انسان، تنها آن است که با استفاده از علوم تجربی قوانین حاکم بر پدیده‌ها را دریابد.

بنا بر دیدگاه کنت، عقل بشری تنها با گرایش تحصّلی به فعلیت می‌رسد و علوم

تجربی و محسوس، تنها منبع شناخت معارف حقیقی‌اند و در باره‌ی فلسفه، نظریه‌پردازی‌ها و خلق مفاهیم مجرد، باید گفت که هیچ‌امیدی به سودمندی آنها نیست. گرایش تحصّلی کنت واکنشی بود به ناتوانی ایده‌آلیسم سنتی آلمان در حل مسائل فلسفی ناشی از پیشرفت سریع و برق‌آسای علوم؛ و جهتی کاملاً مخالف با آن داشت و از این رو تفاسیر فلسفی را صرفاً به این دلیل که با روش‌های تجربی قابل اثبات نیستند، رد می‌کرد.

۲. دستاوردهای تاریخ‌نگاری تحصّلی

مورخ تحصّلی باور داشت که فقط علوم طبیعی یا علوم مبتنی بر تجربه و ریاضیات، علم‌اند و تمامی مسائل عملی مسائلی هستند که می‌توان آنها را به مسائل صرفاً تکنیکی و مبتنی بر تجربه تحویل برد و تاریخ هم از همین قبیل علوم است؛ از این رو، مورخی چون ارنست رنان معتقد بود که می‌توان «علمی دقیق، ویژه‌ی امور روحانی»^۱ درانداخت. به باور رانکه علم تاریخ، همان آرزوی مورخ است: «او می‌خواهد تصویری را که حوادث گذشته در آن رخ داده بود، بازگرداند». به نظر دکولانژ، «تاریخ نوعی حرفه یا هنر نبود، بلکه علمی بود به شفافیت فیزیک و زیست‌شناسی، که هدف آن، یافتن اشیای مشخص یا حقایقی معین است».

مورخ تحصّلی در چارچوب نظری تاریخی خود، که تاریخ بشری را یک مجموعه (کل) می‌دید، از جزئیات و مشروح حوادث (تاریخ خرد و بی‌ارزش)^۲ نفرت داشت، در حالی که این نوع از تاریخ مورد علاقه‌ی بسیاری از مورخان سابق بر او بود. او بیش از هر چیز به امور بنیادین (تاریخ کلان و ارزشمند)^۳ اهمیت می‌داد.

مورخ تحصّلی اهمیت فوق‌العاده‌ای برای اسناد مکتوب قایل بود و همین امر موجب انتشار بسیاری از اسناد گردید و از آن‌جا که تاریخ را علم می‌دانست، صرفاً درصدد بود که درست بنویسد و استفاده از صنایع ادبی را خطا می‌شمرد. او تلاش می‌کرد گزارشی که از حوادث ارائه می‌کند، با عینیت و بی‌طرفی همراه باشد و اثر انگشت مورخ، حتی اثر انگشت ادبی او، بر آن باقی نماند.

۱. امور غیرمادی، در فلسفه‌های معاصر روح در برابر ماده و طبیعت به کار رفته است. م.

از نگاه او حادثه‌ی تاریخی با تجربه‌ی آزمایشگاهی دانشمندان علوم طبیعی تفاوتی نداشت؛ از این رو با ولع فراوانی، از آرشیو استفاده می‌کرد و بیش از آن حریص بود تا با استفاده از ابزارهای نقد گزارش‌های تاریخی که مورخان انجمن سنت مور فرانسه یا دانشمندان آلمان در آن دوره بنیان نهادند، درستی حوادث را اثبات کند. از نظر او، یک کار نقادانه چهار مرحله دارد: گردآوری اسناد، نقد اسناد، ثبت حوادث و تنظیم کروئولوژیک^۱ آنها؛ و چون مطالعه‌ی تاریخی را مطالعه‌ای علمی و بیرون از حوزه‌ی ادبیات می‌دانست، باور داشت که مورخ باید فهرست منابعی را که در مطالعه‌ی خود به کار برده است درج کند و ملاحظات و نکاتی را که به خواننده نشان می‌دهد که مورخ به خوبی از آرشیو بهره برده است، در پاورقی بیاورد. او نقد اسناد را به دو گونه تقسیم کرد: نقد درونی و نقد بیرونی. نقد بیرونی درصدد بررسی درستی سند، تاریخ دقیق آن، صاحب سند و... است؛ در حالی که، نقد درونی و هرمنوتیکی، اعتبار محتوای سند را می‌کاود.

مورخ به هنگام نگارش تاریخ باید تمامی وابستگی‌ها و تعلقات سیاسی، فرهنگی، دینی و ملی خود را کنار نهد، به احساسات و عواطف خود بی‌توجه باشد و تلاش کند بفهمد و تبیین کند و از ارزش‌دآوری^۲ (از جمله: مدح، تمجید، نکوهش و اظهار تأسف) پرهیزد و عمده‌اً از سندی که با نتایج بررسی تاریخی‌اش ناسازگار است، غفلت نکند. مورخ تحصّلی به شدت با هر گونه نظریه‌پردازی یا خلق مفاهیم مجرد مخالف است و به همان اندازه، از پناه بردن مورخ به حدس^۳ بیزار است. می‌توان تاریخ‌نگاری مطلوب مورخ تحصّلی را در کتاب مشهور سینوبوس و لانگلوئا یعنی درآمدی بر مطالعات تاریخی یافت، که در سال ۱۸۹۸ در فرانسه منتشر گردید.

شوق مورخ تحصّلی به مسئله‌ی ملیت، با نتیجه‌ای مثبت همراه بود؛ از جمله گردآوری بسیاری از منابع که یافتن آنها بدون انگیزه‌ی ملی امکان نداشت.

۱. به مفهوم مرتب ساختن وقایع و حوادث تاریخی در نظم زمانی و ترتیب تاریخی آنها. م.

2. jugement de valeur

۳. شهود (intuition) همان معرفتی است که به صورت الهام و ناگهانی (غیرتدریجی) در ذهن ایجاد می‌شود و منشأ آن قیاس

با استقرا نیست. م.

۳. کاستی‌های تاریخ‌نگاری تحضلی

تناقضات تحضلی‌گرایی، در سایه‌ی مواضع متناقض اندیشمندان بورژوا قابل بررسی است. آنها از یک سو حریص بودند که علوم طبیعی را توسعه دهند تا به ارتقای صنعت و تولید بینجامد، اما از سوی دیگر، نتایج فلسفی را که از محدوده‌ی نظریه‌های علمی - طبیعی فراتر می‌روند، رد می‌کردند. یکی از آن نتایج، اصل فروپاشی حتمی نظام سرمایه‌داری بود.

مورخ تحضلی، با کمی سادگی، باور کرده بود که معرفت تاریخی همان ثبت یا انعکاس بی‌طرفانه‌ی حوادث است و آن را داده‌هایی در دست‌رس و مستقل از دخالت عقل بشری می‌دانست و ایمان داشت که گذشته و شناخت گذشته، می‌تواند یکی باشد. یکی از بزرگ‌ترین نقدهایی که بر مورخ تحضلی وارد کرده‌اند این است که به رغم آن‌که در آثار خود مدعی بی‌طرفی و عینیت تاریخی بوده، به ملی‌گرایی متمایل شد (شعله‌ور شدن ملی‌گرایی انقلابی در فرانسه پس از شکست فرانسه از آلمان در ۱۸۷۰، بروز گرایش خود برترینی افراطی در آلمان و ایتالیا، پس از وحدت خاک آلمان و ایتالیا، برافروخته شدن احساسات مغرورانه‌ی بریتانیایی‌ها از پیروزی بر ناپلئون، افتخار و خودبینی آمریکایی‌ها پس از استقلال و وحدت آنها در نظام فدرالی). گرایش افراطی به ملیت، بر فاجعه‌ی جنگ جهانی اول و دوم تأثیرگذار بود. شکست فرانسه از آلمان در ۱۸۷۰، مورخان فرانسه را بر آن داشت تا هدف تاریخ را عبرت‌آموزی از آلمانی‌های پیروز تعریف کنند. آنها فقط سیاست‌مداران و نظامیان را مسئول شکست نمی‌دانستند، بلکه نحوه‌ی تدریس تاریخ را نیز از جمله عوامل آن برمی‌شمردند؛ از این رو، بر این باور بودند که برای حمایت از یک‌پارچگی ملی و گذر از نزاع‌های طبقاتی و ایجاد وفاقی در مفهوم وطن، که بتوان سنتی‌ها و ترقی‌خواهان را گرد آن جمع آورد، باید علم تاریخ را به کار گرفت. تدریس تاریخ از ۱۸۹۰ تا ۱۹۰۰ در آماده‌سازی افکار عمومی فرانسه برای جنگ جهانی اول نقشی اساسی داشت. پس، تاریخ جنگ آفرین نیز هست؛ همان‌طور که ایو لاکوست،^۱ جغرافی‌دان فرانسوی، به جغرافیا نسبت داده بود که «جغرافیا قبل از هر چیز، قدرت جنگ‌آوری دارد».

ارنست لایوس می‌گفت: «علم تاریخ باید بتواند هم‌وطنان، نخبگان و سربازان

درستکاری بیافرینند.» او هم چنین می‌گفت: «باید فرانسه را دوست بداریم؛ چون طبیعت آفرینشش زیباست و تاریخ بدان عظمت داده است.» جغرافی دانان فرانسه نیز در پس جریان ملی و تندرو قرار گرفتند و از منظر ملی به تعامل با جغرافیای فرانسه پرداختند.

از نظر آنها، فرانسه زیبا بود، چون شش ضلعی^۱ بود و رودخانه‌ها عادلانه در تمام جهاتش، توزیع شده بودند و کوه‌هایی که پیرامونش بودند، دشت‌ها و حیات کشاورزی را در پناه خود می‌گرفتند و سرچشمه‌ای برای رودخانه‌ها و مانعی در برابر متجاوزان به شمار می‌آمدند. از نظر آنها فرانسه چون بین دریای مدیترانه و اقیانوس اطلس است، می‌تواند از موقعیت ویژه‌ی خود بهره‌بردار و عملاً هم این کار را کرده بود؛ چه زمانی که دریای مدیترانه قلب جهان تمدن‌های پیش سرمایه‌داری بود و چه اکنون که در حاشیه‌ی اقیانوس اطلس، مرکز ثقل تمدن جهانی قرار دارد.

ایراد دیگری که به مورخ تحصّلی گرفته شد، توجه بیش از حد او به سیاست بود و چه بسا این امر به تب و تاب ملی‌گرایی مذکور بازمی‌گشت. رواج تفکر هگلی، فیلسوف آلمانی، نیز در توجه مورخ تحصّلی مؤثر بود. هگل معتقد بود که روح مطلق^۲ زمانی که در حرکت خود برای کسب آزادی، اوج گرفت، به دولت رسید. هگل پیروان فراوانی به ویژه در آلمان داشت، از جمله فان رانکه. انتقاد دیگر از مورخ تحصّلی، بر تکیه‌ی او بر فرد و کرونولوژی یا به عبارت دیگر، تاریخ واقعه‌نگار^۳ بود. فرانسوا سیمیان،^۴ جامعه‌شناس و اقتصاددان فرانسوی، به درستی گفت: «مورخ تحصّلی به پرستش سه بت متهم شده است: سیاست، فرد و کرونولوژی».

روش‌شناسی تاریخ واقعه‌نگار عبارت است از درج حوادث در نظم زمانی خودش و بارزکردن فردی بودن آن و اهتمام ویژه به آفریدگاران چنین حوادث و دستاوردهایی. تاریخ‌نگاری تحصّلی بر فرد تکیه دارد تا مؤسسه، و به «روندها»^۵ نمی‌پردازد. تا حدودی تاریخ واقعه‌نگار، کاملاً به اقتصاد و مسائل تمدنی، از جمله فرهنگ، موسیقی، آموزش، ادبیات، آداب و رسوم و آشپزی، بی‌توجه است. مورخ تحصّلی بیشترین اهمیت را به توصیف «عینی» و «بی‌طرفانه» می‌دهد، تا تفسیر، تأویل یا مقایسه. او از آرشیو سینه‌ها و

1. Hexagone

2. L'esprit

3. L'histoire evenementielle

4. Francois simiane

5. La longue durée

منابع شفاهی دوری کرده و این‌گونه در پرستش صنم^۱ اسناد کتبی گرفتار آمد. می‌توان گفت که باور مورخ تحصلی که تاریخ را علمی خالص و مشابه علوم دقیق تجربی می‌دانست، نتایج مفید بزرگی برای علم تاریخ به همراه داشت و در کنار انتقاداتی که به این مورخان شده، انصاف اقتضا می‌کند که از دقت روش شناختی آنان تمجید کنیم. آنها تا سر حد هوس، در جمع‌آوری اسناد و نقد آنها (اعم از نقد بیرونی و درونی) سرسخت بودند. تحقیقات آنها شبیه تلاشی است که یک قاضی انجام می‌دهد؛ قاضی حداکثر سعی خود را به کار می‌بندد تا پیش از صادر کردن هر حکمی، همه‌ی ادله و شواهد را گرد آورد. این روش به عنوان نمونه در قضیه‌ی مشهور دریفوس^۲ در فرانسه، امتیاز و مزیت خود را ثابت کرد. کسانی که به بی‌گناهی این افسر یهودی - که به خیانت و همکاری با آلمان‌ها متهم شده بود - ایمان داشتند، توانستند با نقد درونی و بیرونی اسنادی که دشمنان یهود برای خیانت او ارائه کرده بودند، بی‌گناهی او را ثابت کنند.

تاریخ‌نگاری تاریخی‌گرا

در واکنش به تاریخ‌نگاری تحصلی، جریان تاریخی‌گری^۳ از نیمه‌ی نخست سده‌ی بیست در آلمان شکل گرفت و به مرور به ایتالیا، بریتانیا و اسپانیا منتقل شد و با قدری تأخیر و به صورت محدود در فرانسه مطرح شد. فراموش نکنیم فرانسه از هر آنچه به دشمنش، آلمان، تعلق داشت برحذر بود و مورخان فرانسوی از هر آنچه به فلسفه مرتبط می‌شد، متنفر بودند. برجسته‌ترین نمایندگان جریان تاریخی‌گری عبارت‌اند از: ویلهلم دیلتای^۴، هنری ریکرت^۵، گئورگ زیمل^۶، ماکس وبر^۷ که همه آلمانی بودند و هم‌چنین بندیتو کروچه^۸ از ایتالیا، خوسه گایست اورتگائی^۹ از اسپانیا، رابین جورج کالینگ‌وود^{۱۰} از بریتانیا و نیز مورخانی فرانسوی چون رمون آرون^{۱۱}، آنری ایرنه مارو^{۱۲} و پل وین^{۱۳}.

1. Fétichisme

3. Historiciste

5. Henri Rickert (1863-1936)

7. Max Weber (1864-1920)

9. Jose Gasset Ortega Y (1883-1955)

11. Raymond Aron (1905-1983)

13. Paul Veyne

2. Dreyfus

4. Wilhelm Dilthey (1833-1911)

6. Georg Simmel (1858-1918)

8. Benedetto Croce (1866-1952)

10. Robbin Georges Collingwood (1889-1943)

12. Henri Iernee Marrou (1904-1977)

۱. مکتب تاریخی‌گری

پس از وحدت آلمان و شکوفایی صنعت، اندیشمندان به مسائلی بنیادین و بشری توجه کردند؛ از جمله، تلاش شد اصول و مبانی اجتماعی و فرهنگی جامعه‌ی سرمایه‌داری معاصر فهمیده شود (نقش پروتستان‌ها و یهودیان در تولد سرمایه‌داری در آلمان، ماهیت روابط اجتماعی در جوامع معاصر، نقش اقتصاد پولی، کم‌رنگ شدن دین‌داری، پیشرفت علوم و تکنولوژی و مدیریت، تطوّر سازماندهی عقلانی کار و...). کشف قبایل ابتدایی در جنگل‌های استوایی، مسئله‌ی دیگری بود که اندیشمندان را متقاعد کرد که آشکال تفکر انسانی از آغاز تاریخ تاکنون تغییر و تحول جدی کرده است و یکسانی عقل بشر، ایده‌ای نادرست است. مسئله‌ی دیگر، کم‌رنگ شدن علم تحصّلی و عقب‌نشینی دموکراسی سیاسی بود، به گونه‌ای که دیگر در نظر بسیاری اندیشمندان، تاریخ فاقد هرگونه معنا بود؛ گویا انسان در تعیین فرجام خود ناتوان است؛ لذا نسبت به حوزه‌ی فکری تمدن نوعی بدبینی پدید آمده بود.

در عرصه‌ی فرهنگ، ایده‌آلیسم محض فروپاشید و هگلیان به دو دسته‌ی چپ و راست تقسیم شدند؛ در نتیجه، جریان فکری دیگری به نام «نقد تفکر تاریخی» در آلمان شکل گرفت و بر آن شد تا اضمحلال معرفت تاریخی را با جای‌گزین کردن فلسفه‌ی تاریخ، جبران کند؛ دقیقاً به همان صورت که کانت متافیزیک نوین را جای‌گزین متافیزیک جزم‌اندیشانه کرد.

دانشگاه آلمان در اواخر سده‌ی نوزده و اوایل سده‌ی بیست، وارد نزاع شدیدی به نام «نزاع روش‌ها» شد. محور این نزاع آن بود که «آیا در علوم اجتماعی، از جمله تاریخ، نیز باید از روش علوم طبیعی پیروی کرد، یا روشی مختص در این علوم مطرح است که با انسان و طبیعت ویژه‌ی بشری سنخیت دارد؟» و این‌که «چه شاخصه‌ای مورخ را از دیگران متمایز می‌کند؛ موضوعی که بدان می‌پردازد یا روشی که به کار می‌بندد؟».

این گفت‌وگوی حاد زمانی آغاز شد که دیلتای، فیلسوف آلمانی، کتاب علوم روح را در ۱۸۸۳ منتشر کرد و در آن از دو گونه روش سخن گفت: روش اول، «تبیین» است که در علوم طبیعی مورد توجه است و وظیفه‌اش شناسایی علل پدیده‌ها و نشان دادن روابط عینی میان اشیا و بازگرداندن جزئیات و مشروح امور به قوانین عام حاکم بر آنهاست؛

قوانینی که می‌توان آن را به صورت ریاضی بیان کرد (علم ریاضیات) و با تجارب آزمایشگاهی بی‌نهایت تکرارپذیر، از صحت آن مطمئن شد. روش دوم «تفتم^۱» است که در علوم روحی یا علوم اخلاقی مورد توجه است و وظیفه‌اش آن است که با حدس و هم‌دلی در پی مقاصد آگاهانه‌ی فاعل تاریخی باشد؛ زیرا رفتار بشری «تیین‌ناپذیر» است و نمی‌توان قوانین خاصی را بر آن حاکم دانست. هر حادثه‌ی تاریخی، حادثه‌ای یگه و منحصر به فرد است و مورخ هر چند در عصر حاضر که خود در آن زیست می‌کند، به چنین قرائتی دست می‌زند، می‌تواند بسیاری از انگیزه‌های بشر دیگری را که در گذشته می‌زیسته بفهمد؛ در نتیجه، تاریخی به عنوان تاریخ نهایی و تاریخ کامل وجود ندارد؛ زیرا مورخان هر دوره، سؤال‌های متفاوتی را در برابر گذشته‌ی واحد مطرح می‌کنند.

دیلتای خوش‌بین بود که علوم انسانی (تاریخ، روان‌شناسی، انسان‌شناسی و...) برای نخستین بار از دوره‌ی یونان باستان تاکنون بتوانند برای همیشه از متافیزیک رهایی یابند. به نظر او مورخان و اندیشمندان از دوره‌ی پیدایش فرهنگ یونان باستان هم‌چنان همه‌ی مسائل را در ارتباط با خدا یا عالم مُثل تحلیل می‌کردند؛ حقایق مستقل به ذات و ازلی که فرازمان و فرامکان‌اند.

فیلسوف مورخانی چون فردریش ماینکه^۲ و نیز هنری ریکرت و گئورک زیمل از اندیشه‌های دیلتای حمایت کردند.

در همان سال (۱۸۳۳) گفت‌وگوی مشابهی میان اقتصاددانان آلمان درگرفت. کارل منگر^۳ از نظریه‌ی مارژینال^۴ در اقتصاد دفاع می‌کرد. در نظریه‌ی نسبتاً پیچیده‌ی مارژینال، ارزش کالا^۵، نه بر اساس قیمت تولید^۶ که بر مبنای عوامل روانی (رغبت و نیاز) تعیین می‌گردید؛ ولی نظر گوستاف اشمولر^۷ آن بود که نمی‌توان جوامع را به وسیله‌ی مفاهیم مجرد و غیرانسانی^۸ بررسی کرد، بلکه باید حقایق اقتصادی را توصیف کرد و آن را در «چارچوب تاریخی» خودش جای داد. از این رو نظریه‌ی اشمولر «مکتب تاریخی اقتصاد» نام گرفت و طی چند سال «نزاع در باب روش» به تمام شاخه‌های معرفت آکادمیک راه یافت.

1. La comprehension

3. Carl Menger (1840-1921)

5. La valeur

7. Gustav Schmoller (1838-1917)

2. Friedrich Meinecke(1862-1954)

4. La theorie marginaliste

6. Les Couts de production

8. dushmanises

نزاع شیوه‌ها به اشتقاق «نئوکانتی»‌ها یا «نقدیان جدید» منجر شد. حضور نئوکانتی‌ها در آلمان به سال‌های شصت سده‌ی نوزده بازمی‌گردد. فلسفه‌ی نئوکانتی بازگشتی به فلسفه‌ی کانتی، برزخی میان خردگرایی جزم‌اندیشانه و شکاکیت بود. عقل‌گرایان جزم‌اندیش معتقد به توان عقل بشری در ادراک حقیقت محض بودند، اما شکاکان صرفاً دست‌رسی عقل را به حقایق نسبی می‌پذیرفتند. کانت با انقلاب کوپرنیکی خود در فلسفه، ثابت نمود که انسان نمی‌تواند ماهیت، کنه و جوهر اشیا را بشناسد؛ چرا که هر رهیافتی به جهان، در چارچوب شکل‌بندی شده‌ی احکام پیشینی (علیت، جوهر، کمیّت، کیفیت و...) صورت می‌گیرد. چنین شکل‌بندی‌های اولیه‌ای، رهیافت به واقعیت را ممکن می‌سازد؛ اما نه آن‌گونه که واقعیت وجود دارد، بلکه به همان صورت که عقل می‌تواند به درکش نایل آید؛ از این رو، عقل بشر توان شناخت ماهیت اشیا را ندارد، بلکه آن‌گونه که اشیا خود را به عقل می‌نمایانند آنها را می‌شناسد؛ در نتیجه، نقش فلسفه، شناخت فاعل تفکر است، نه موضوع تفکر.

فلسفه‌هایی چون پدیدارشناسی^۱ و برگسونیسم^۲ نیز به نوعی با تاریخی‌گری همراهی کردند.

پدیدارشناسی از آغاز سده‌ی بیست در آلمان شکل گرفت و پیدایش آن با حادثه‌ی مشخصی ارتباط نداشت، اما در فضای تراژیک اندوه و ناامیدی رشد کرد (جنگ‌های جهانی، انقلاب بلشویکی، نظام‌های فاشیستی و نازیستی، نظام استالینی، کشتار یهودیان). اعتماد مطلق بشر به عقل بشری و پیشرفت، در آن شرایط متزلزل شده بود؛ اما در فضای فلسفی آن دوره، نئوکانتیزم پیش‌تاز بود و فلاسفه، سختی توجیه وجود فلسفه را احساس می‌کردند. پدیدارشناسان بزرگ عبارت‌اند از: ادموند هوسرل^۳ آلمانی و برخی از متأثران وی، هم‌چون مارتین هایدگر^۴ آلمانی و فرانسویانی چون کارل یاسپرس^۵، موریس مرلو-پونتی^۶ و ژان‌پل سارتر^۷.

معروف است که از دوران کهن، دو جریان به ماهیت ادراک بشری پرداخته‌اند: واقع‌گرایان (تجربه‌گرایان) که معتقدند واقعیت به خودی خود وجود دارد، معرفت

1. La phenomenologie

2. Bergsonisme

3. Edmond Husserl (1859-1938)

4. Martin Heidegger (1889-1976)

5. Carl Jaspers (1883-1969)

6. Maurice Merleau-Ponty (1908-1961)

7. Jean Paul Sarter (1905-1980)

نتیجه‌ی اتصال به جهان خارج است و جهان را همان‌گونه که هست می‌توان دید؛ و ایده‌آلیست‌ها که در مقابل معتقدند واقعیت چیزی جز تصورات ذهنی ما از واقعیت نیست و معرفت هم عبارت است از تولید اندیشه‌ها و بازسازی جهان پیرامونی، یعنی جهان، در پایان، چیزی جز آنچه ما بازسازی‌اش می‌کنیم نیست.

رویکرد سوّم رویکردی است که تلاش کرد تقابل واقع‌گرایی - ایده‌آلیستی را پشت سر بگذارد. پدیدارشناسی^۱ هوسرل دو نظریه‌ی پیشین را کنار نهاد و جدایی و شکاف میان فاعل ادراک (سوژه) و موضوع ادراک (ابژه) را رد کرد و بر رابطه‌ای که میان انسان و دنیای پیرامون او برقرار می‌شود تأکید نمود. بنابر این رویکرد، هر آگاهی دنبال هدف خاصی است؛ یعنی «آگاهی به چیز خاصی است»^۲؛ پس، میان انسان به عنوان فاعل ادراک، و جهان خارج به عنوان موضوع ادراک، رابطه‌ای نزدیک و اتحادی برقرار است و این رابطه همان مسئله‌ای است که باید فهمیده شود. این دیدگاه نقطه‌ی مقابل دیدگاه دکارت است که می‌گفت فاعل و موضوع ادراک از یکدیگر جدایند و انسان بدون تکیه بر هر امر دیگری می‌تواند در همان حال که در قلعه‌های خود پناه گرفته است و از اشیا فاصله دارد، از طریق آگاهی، به شناخت برسد. ولی از نظر هوسرل سوژه کاملاً با جهان آمیخته و مرتبط است و شناخت علمی، که از تجربه‌ی زیست شده به دور افتاده، باید دوباره بدان پیوندد و باید دانست که چگونه بشر از جهان خود، جهانی همراه با مفهومی خاص می‌آفریند. پس ضرورت دارد که به اشیا و واقعیت زیست شده بازگشت و این امر محقق نمی‌گردد، مگر آن‌که اندیشمند مسیری را که برای کسب معرفت بدان باور داشته رها کند و به دنبال آن باشد که شناخت چگونه برایش محقق شده است. هوسرل این فرآیند را درون پراتز نهادن یا «اپوخه»^۳ می‌نامد.

این فرآیند ما را برای کشف حقیقت اشیا توانا می‌سازد. همان‌گونه که پی می‌بریم ورای «پدیداری»^۴ چون اسکناس، «ماهیتی»^۵ چون طلا وجود دارد و طلا همان ماهیتی است که به صورت اسکناس پدیدار می‌شود.

از نظر موريس مرلو-پوتتی تعامل انسان با جهان به وسیله‌ی بدنش صورت می‌گیرد؛ چون این تن است که در حیات است، شعور دارد، احساس می‌کند و در نتیجه، این بدن

1. La Phenomenologie

2. L'intentionnalite

3. L'epoche

4. Les phenomenes

5. L'essence

است که با جهان در ارتباط است؛ به طور نمونه، سیب را مثال می‌زنیم. سیب وجود دارد و یک پدیده است. ارزش آن به خودی خودش نیست، بلکه در رابطه‌ای که من با آن دارم، تعیین می‌شود. سیب میوه‌ای است که می‌توانم آن را بخورم، هم چنین چیز زیبایی است که از تصویر یا چشم‌انداز آن می‌توانم لذت ببرم، برای یک مسیحی سمبلی برای خطاست و... اما همه‌ی این ویژگی‌ها صفات درونی سیب نیستند؛ نتیجه‌ی آگاهی من نیز نیستند، بلکه از رابطه‌ای که میان من و جهان خارجی (متمثل در سیب) برقرار شده است، به دست می‌آیند. تماس اندیشه با جهان خارج به اشیا معنا می‌دهد؛ در نتیجه، یک مورخ هنگامی که کالایی را به عنوان یک پدیده مورد بررسی قرار می‌دهد، می‌تواند با استفاده از روش «درون پراتز قرار دادن»، ماهیت نظام سرمایه‌داری را کشف کند؛ و این همان کاری بود که کارل مارکس انجام داد. مهم نیست که این ماهیت‌ها واقعاً وجود داشته باشند، یا نه؛ مهم آن است که این ماهیت‌ها در آگاهی ما وجود دارند و شناخت این ماهیت‌ها تنها با عقل صورت نمی‌گیرد، بلکه با «تأمل بی‌واسطه‌ی شهودی» نیز محقق می‌شود. برگسونیسم (منسوب به آنری برگسون^۱) در فضای تاریخی اواخر سده‌ی نوزدهم اروپا - که امور روحانی جان می‌گرفتند - از روان‌شناسی فرویدی و نظریه‌ی نسبیت انیشتین تأثیر پذیرفت و در برابر کانتیسم، تحصّل‌گرایی و ماتریالیسم قرار گرفت. بنا به باور برگسون، هوش توان شناخت عالم مادی و جامد را دارد، اما از فهم هر امر مربوط به حیات، عاجز است. هوش تنها جوانب ریاضی و تکراری اشیا را درک می‌کند و تاریخ و حیات را از هر توانی برای ابداع و خلق، عاری می‌سازد؛ زیرا واقعیت را به صورت رمزآلود به مفاهیم ترجمه می‌کند و این مفاهیم، کیفیت را به کمیّت ریاضی مبدل می‌کنند. شهود به ما توان می‌دهد که بدون واسطه قرار دادن هر مفهومی، واقعیت کیفی عالم را بشناسیم؛ به طور نمونه، هوش، زمان^۲ را تنها به صورت مکانی یا ریاضی (یک ساعت برابر ۶۰ دقیقه است) می‌تواند دریابد، در حالی که شهود تنها منبعی است که می‌تواند به «دیمومت»^۳ راه داشته باشد؛ زیرا دیمومیت برخلاف زمان، یک واحد مادی و متجانس نیست، بلکه غیرمتجانس و کیفی است (یک ساعت ناراحتی و یک ساعت

1. Henri Bergson (1859-1941)

2. Le temps

3. La duree

شادی برابر نیستند). ارمغانی که برگسون برای تاریخ‌نگار آورد، «مفهوم روانی زمان زیستی»^۱ بود و این مفهوم، در بررسی امور ذهنی و تصورات به مدد مورخ آمد.

دستاوردهای مکتب تاریخی‌گری

مورخ - فیلسوف تاریخی‌گرا با تکیه بر نئوکانتیسم به این باور رسیده بود که نقش علوم انسانی، چون تاریخ، کشف طبیعت پدیده‌های اجتماعی و منطق عینی حاکم بر آنها نیست، بلکه معنای کنش انسانی، همان‌گونه که فاعلش تصور کرده است، باید کشف گردد؛ روشن کردن حالت ذهن و مفاهیمی که موجب می‌شود هر فرد به شیوه‌ی خاص خود عمل کند.

علوم طبیعی با تاریخ تفاوت دارند و این تفاوت نه به لحاظ موضوع (ماده‌ی جامد در برابر انسان) است و نه به لحاظ عامل زمان (اکنون در برابر گذشته)، بلکه به خاطر نوع نگاه مورخ به جهان و نوع روش اوست. طبیعی‌دان، قوانین متکرر، مستمر و با دوام را مطالعه می‌کند، درحالی که مورخ با موارد خاص و جزئی روبه‌روست. مورخ، جز آنچه خود به تاریخ می‌دهد، چیزی نمی‌یابد. حکم مورخ بیشتر انعکاس سوژه است، تا ابژه؛ و از این رو حقیقت تاریخی برای همیشه حقیقتی نسبی باقی می‌ماند. نیچه‌ی فیلسوف می‌گفت: «وقایعی در دست نیست، همه‌اش تأویلات است». به عبارت دیگر، علم تاریخ از نظر او نظراتی درباره‌ی نظراتی دیگر بود؛ در نتیجه، آنچه از علم تاریخ - و علوم انسانی به صورت کلی - مورد انتظار است، بررسی رفتار بشری است؛ از این رو، مورخ باید بر «روان‌نگاری»^۲ تکیه کند، نه بر تبیین‌های علت‌محور.

مورخ تاریخی‌گرا به «فلسفه‌های زندگی» اعتقاد دارد؛ فلسفه‌هایی که می‌خواهند براساس مفهوم حیات به درک واقعیت نایل آیند، نه با تکیه بر ماده (فلسفه‌های ماتریالیست)^۳ یا ایده (فلسفه‌های ایده‌آل). او نمی‌پذیرد که هوش^۴، تنها وسیله‌ی فهم حیات باشد، بلکه

۱. برگسون معتقد است ما درباره‌ی زمان نمی‌اندیشیم بلکه در آن زندگی می‌کنیم، زیرا زندگی بر عقل طبعیان می‌کند. بنابراین زمان حقیقی (دیبومت) با زمان ریاضی یا غنمی متفاوت است. زمان حقیقی جریانی مستمر است که از برابر فاعل ادراک (سوژه) که بر ساحل حال ایستاده است، روان می‌شود. م.

۲. روان‌نگاری (psychographie) علمی است که به توصیف پدیده‌های روانی می‌پردازد. م.

۳. ماده‌گرایان حیات را زائیده عوامل فیزیک و شیمیایی می‌دانند اما حیات‌گرایان حیات را نیرویی مستقل می‌شمارند. م.

۴. هوش (intelligence) به مفهوم توانایی روان در حل مسائل نظری و عملی و مهارت در درک خصلت یک شیء و شناخت علل آن است. م.

چاره‌ای نیز از شهود و هم‌احساسی و هم‌دردی وجود ندارد؛ یعنی همان‌توانِ مبهمِ شناخت بی‌واسطه که در آغاز استدلالِ منطقی وجود دارد.

پس مورخ تاریخی‌گرا تعارض میان علوم طبیعی و علوم اجتماعی را باور دارد و این تعارض از تعارض کانتی میان فکر نظری و فکر عملی برخاسته است. علوم طبیعی «تیین» می‌کنند، اما علوم اجتماعی «فهم» می‌کنند و این نظر با دیدگاه فیلسوفان عصر روشنگری در تضاد است؛ چراکه آنان به ارزش‌های جهان‌شمول ایمان داشتند، اما مورخ ما عقیده دارد که همه‌ی ارزش‌ها و فلسفه‌ها نسبی‌اند.

مورخ تاریخی‌گرا، بر اسناد اعتماد می‌کند، منابعی که به او امکان می‌دهند تا از قصد و نیت فاعل تاریخی آگاه شود (یادداشت‌ها، روزنامه‌ها، گواهی‌ها و...)، اما نگاه او به اسناد، نگاه قدسیّت‌بخشِ مورخِ تحصّلی نیست. آنچه برای او اهمیت بیشتری دارد اجرای پی‌در پی تفسیر و تأویل یا «هرمنوتیک» است؛ به عبارت دیگر، او به دنبال تأویل و کشف دنیایی است که فاعل تاریخی درون آن زندگی کرده است و با به کار بردن پتانسیل فکری‌اش، این توان را در خود ایجاد می‌کند که بتواند گذشته را احیا کند.

همان‌گونه که دیدیم، در عصر رنسانس، هرمنوتیک (به معنی تأویل در زبان یونانی)، علم تأویل متون تورات و انجیل بود. هرمنوتیک، با قدری ساده‌سازی، همان ایمان به معانی متعدد در یک سند تاریخی است؛ زیرا سند واسطه‌ای میان واقعیت روزمره و مفهوم است و زبان که از رموز، روایت‌ها و علامت‌ها تشکیل شده است، در آنها واسطه قرار می‌گیرد. هرمنوتیک تأویل آن زبان است؛ هرمنوتیک یعنی رفتن به عمق برای یافتن معانی پنهان شده در پشت اوهم آگاهی. همان‌طور که میشل فوکو در اثر خود کلمات و اشیا گفته است: هرمنوتیک، تکنیک‌هایی است که به وسیله‌ی آن می‌توان اعماق رموز و معانی آن را کاوید. به عنوان نمونه، واژه «شر» در آغاز و در رموز ابتدایی (به مفهوم لخته‌ی خون یعنی رجس، راه‌های پیچ و خم‌دار یعنی اشتباه)، سپس در اسطوره‌ها (اسطوره‌های گوناگون درباره‌ی منشأ شر به معنی هرج و مرج شکل‌گیری هستی، طرد، سقوط...) و نهایتاً از جانب دین (به مفهوم خطای آدم) به کار رفت. هرمنوتیک نوعی حیای معرفت‌شناسانه را بر مورخ تحمیل می‌کند، حیایی که شبیه خجالت زنی زیباست که می‌داند سکوت، بیش از سخن گفتن در جذابیت او مؤثر است.

برخی اندیشمندان و مورخان سعی کردند تاریخی‌گری را «پیرایه‌زدایی» کنند. نخستین آنها، ماکس وبر مورخ، فیلسوف و جامعه‌شناس بود که مارکس و نیچه را عمیقاً مطالعه کرد. دستاورد او سه نکته بود: روش تطبیقی، پارادایم «نمونه‌ی ایده‌آل»^۱ و نقد تبیین اقتصادی مارکسیست‌ها از تاریخ.

وبر پای‌بندی خود را به تعارض میان علوم طبیعی و علوم فرهنگی، یا میان تبیین و تفهم، یا وقایع (حوزه‌ی علم و قوانین) از یک سو و ارزش‌ها (حوزه‌ی اخلاق و انتخاب آزاد) از سوی دیگر حفظ کرد. از نظر وبر، نوع بشر از آگاهی برخوردار است و بر اساس مجموعه‌ای از ارزش‌ها، باورها و تصورات ذهنی عمل می‌کند و معرفت در گرو پرسش‌هایی است که دانشمند از واقعیت می‌کند. در هر دوره‌ای پرسش‌های جدیدتری پیدا می‌شود که مورخان از همان گذشته می‌کنند؛ پس نمی‌توان تصور کرد که بررسی‌هایی در تاریخ داشته باشیم. به فرض که درست باشد که علوم انسانی به امور یگانه و یگانه می‌پردازند، اما این علوم فرضیات کلی را نادیده نخواهند گرفت؛ از این رو وبر «نمونه‌ی ایده‌آل» را ابداع کرد، تا در این پارادایم و الگو، حالت خالص یک پدیده را (مثل یک سرمایه‌دار) به تصویر بکشد؛ بدین‌گونه که ویژگی‌های زیربنایی و اساسی این پدیده، برجسته‌تر نشان داده می‌شود و آنگاه چنین نمونه‌ای با نمونه‌های واقعی و معمولی که بی‌شمارند مقایسه می‌گردد.

شهرت وبر به مخالفت او با تحلیل تک‌علتی تاریخ ارتباط دارد، به ویژه اگر آن عامل، عامل اقتصادی مارکسیست‌ها باشد. وبر نقش عوامل فرهنگی و فکری را در تاریخ برجسته‌تر می‌داند و در کتاب خود اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری (۱۹۰۵) بیان کرده که عناصر سرمایه‌داری (پروژه‌های فردی در اقتصاد، رقابت آزاد، جست‌وجوی سود بیشتر، و...) از آغاز در همه‌ی جوامع بشری وجود داشته است، اما این عناصر بر همه‌ی جوانب حیات چیره نشد، مگر زمانی که تفکر عقلانی علیه حیات اقتصادی شورید؛ تفکر عقلانی همان تبیینی بود که علوم طبیعی در سده‌ی دهم عصر جدید به همراه آورد و چنین عقلانیت اقتصادی‌ای ناشی از روش‌های ذهنی برخاسته از پروتستانتیسم و به ویژه یکی از شاخه‌های آن، یعنی کالوینیسم^۲ بود و این‌گونه بود که آگاهی، وجود را تعیین کرد. به نظر وبر، پروتستانتیسم بود که منجر به ظهور سرمایه‌داری شد، برخلاف

مارکسیست‌ها که باور دارند وجود، آگاهی را تعیین می‌کند و سرمایه‌داری عقلانیت و پروتستانتیسم را آفریده است.

آتری ایرنه مارو^۱، مورخ و موسیقی‌دان فرانسوی و صاحب کتاب درباره‌ی معرفت تاریخی (۱۹۵۴) خود را «تاریخی‌گرا» می‌دانست؛ البته با برخی اختلاف‌نظرها با این مکتب. به نظر او، تاریخ، معرفت تبلور یافته‌ی علمی انسان حاضر از گذشته‌ی بشری است؛ اما مورخ باید از دو امر پرهیزد: خطر «عینیت محض»^۲ (که تحصیلان به دنبال آن بودند) و خطر «ذهن‌گرایی رادیکالی»^۳. در نتیجه، معرفت تاریخی برای مورخ، همچو آرمانی که به دشواری محقق می‌شود باقی خواهد ماند؛ زیرا مورخ چیزی جز آثار برجای مانده از گذشته را در اختیار ندارد و به این خاطر از او خواسته شده تا مفاهیم مشخصی را اختراع کند و بیافریند؛ اما ایجاد مفاهیم، به رغم آن‌که به مثابه گوشت است برای اسکلت، نگرانی‌هایی را نیز می‌تواند در پی داشته باشد. مارو در متن ذیل پیشنهاد کرده با «عینیت» و بدون استفاده از مفاهیمی چون جمهوریت، پادشاهی، اریستوکراسی، مشروعیت، دیکتاتوری، مجلس سنا، توطئه، آمال، آزادی، انکار، یأس و... از ترور ژولیوس، قیصر رمی، در پانزدهم مارس ۴۴ پیش از میلاد، سخن بگوید:

«در لحظه‌ی الف از حرکت هستی (که می‌توان با شاخص‌های اعتدالی میان شب و روز و حرکت‌های قابل مشاهده‌ی ماه و خورشید آن را مشخص کرد) و در نقطه‌ای از سطح کره‌ی زمین (رم)، که می‌توان با مختصات جغرافیایی آن را مشخص کرد (ب نسبت به خط عرض شمالی، و ت نسبت به خط طول شرق گرینویچ) و درون فضای بسته‌ای (سالن مجلس سنا) به شکل مستطیل و ردیف‌های موازی، سیصد تن از افراد نر از گونه‌ی اوموساپینس^۴ قرار داشتند. ناگهان فرد دیگری از همان گونه وارد شد (قیصر) و در جهتی مستقیم راه رفت. در لحظه‌ی «الف + ث» و در حالی که دیگر حاضران بدن‌های خود را کمی به طرف چپ مرکز ثقل خود یا راست آن تکان می‌دادند، دوازده تن از حاضران حرکت کردند و به گونه‌ای سریع در مسیرهایی قدم برداشتند که همگی از نقطه‌ی ح در مسیر شخص مشارالیه به هم دیگر رسیدند. در انتهای عضو بالای و سمت

1. Henri Irene Marrou

۲. عینیت‌گرایی (objectivite) در اینجا یعنی دیدن انبیا به همان صورت که هستند، انبیا را نباید با نگرش خاص مسخ کرد. م.

۳. ذهن‌گرایی (subjectif) یعنی هر حکمی را به ذهنیت و تلقی فردی مورخ نسبت دادن. م.

4. Homo - sapiens

راستی این افراد که قادر به گرفتن چیزهاست، هرم‌های تیز و سختی (خنجر) بود و با قدرت، زخم‌هایی عمیق درون بدن شخص مشارالیه ایجاد کردند که منجر به مرگش شد.^۱

تاریخ، زمانی که این‌گونه بی‌طرف و «عینی» نوشته شود، نفرت‌انگیز و بی‌طعم و بو خواهد شد؛ پس به ناچار باید از مفاهیم استفاده کرد تا لذیذ و گوارا باشد. به نظر مارو، می‌توان به حقایق «جزئی» دست یافت، اما مورخ برای این‌کار باید هوشمند، روشن‌فکر و برخوردار از تجارب غنی روزمره باشد و در برابر همه‌ی ارزش‌های انسانی بسته عمل نکند.

ریمون آرون^۲، فیلسوف، جامعه‌شناس و مورخ فرانسوی، بر این باور است که مورخ در تاریخی که می‌نویسد، از خود و زمانه‌اش و نیز گذشته‌ای که بررسی می‌کند، سخن می‌گوید. او مورخ را از ابتلا به شکاکیتی که هیچ مشروعیتی را برای مطالعات تاریخی قایل نیست برحذر می‌دارد؛ چراکه مورخ - چنانچه در حرفه‌اش مهارت داشته باشد - می‌تواند به حقایق جزئی دست یابد (رک: درس‌هایی در تاریخ، ۱۹۹۲).

عمده دستاوردهای مورخان تاریخی‌گرا، به بررسی زندگی بزرگان و شخصیت‌های فرهمند (کاریزماتیک) و نیز بررسی ذهنیات و تصورات محدود می‌شود.

۳. کاستی‌های مورخ تاریخی‌گرا

تاریخی‌گری بین جنگ جهانی اول و دوم با سیل انتقادهای رنج‌آوری مواجه شد که از آن جمله می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱. تمرکز به قرائت یک‌ه‌ی هر حادثه‌ی تاریخی و رد تعمیم و کشف عناصر عام و تکراری در تاریخ بشری؛ مسئله‌ای که مورخ را از شرکت در بررسی طبیعت بشری و معانی تاریخ بشری و مسائل زندگی به طور کلی دور می‌کند.

۲. محدود کردن تاریخ به کنش انسان آگاه و آزاد و ردّ این دیدگاه که طبیعت هم می‌تواند مثل انسان تاریخمند باشد؛ زیرا گرچه تاریخ طبیعت به خودی خود تاریخ نیست، اما در نسبتش با انسان می‌تواند تاریخ باشد.

1. De La connaissance historique, 6 edition, Paris, Seuil, 1973, p.p 143-148.

2. Raymond Aron

۳. میل افراطی به شناخت اهداف و نیات کنشگر تاریخی؛ اما آیا شناخت چنین انگیزه‌هایی آسان است؟ آیا فاعل تاریخی در بیان انگیزه‌ی خود صداقت داشته است؟ اگر چنین فاعلی از نظر روانی بیمار بود چه باید کرد؟

۴. ردّ وجود هر حقیقت «عینی» و ابتلا به نسبیّت‌گرایی و در نظر گرفتن تاریخ به این صورت که گویا روایتی زیباست که با اتقان تولید شده است و نه بیشتر.

۵. اولویت دادن به شهود و الهام، امری که راه را کاملاً در برابر ذهن‌گرایی باز می‌کند.

۶. ردّ صدور هر گونه حکم؛ امری که یا به «شکاکیت»^۱ می‌انجامد یا به «تسامح

محض».

۷. در نظر گرفتن تاریخ به عنوان گفتمانی از حال، بدین وسیله تاریخ گذشته به تاریخ برای حال تغییر می‌کند؛ نظریه‌ی «حال‌گرایی»^۲ کروچه‌ی^۳ ایتالیایی. پس مورخ گذشته را تنها بر اساس ارزش‌های فردی خود در زندگی، توصیف می‌کند؛ بنابراین تاریخ دیگر جهان گذشته نیست، بلکه جهان ارزش‌ها و مُثل‌های ذهنی مورخ است و نه چیز دیگر.

۸. زیاده‌روی در بررسی زندگی بزرگان و شخصیت‌های استثنایی.

۹. اولویت دادن به اندیشه‌ها تا وقایع مادی و اجتماعی.

۱۰. غرق شدن در جزئیات ذره‌بینی در برخی اوقات؛ چون مورخ تاریخی‌گرا در پی

یکه بودن حادثه و تمایز آن با دیگر حادثه‌ها می‌گردد.

در پایان و در انجام این گفتار می‌توان گفت که نشانی که مورخ تاریخی‌گرا بر سرگرفت، یعنی «مورخ مثل طبیعی‌دان نیست، نقش او تفهّم است و نه تبیین و علم تاریخ، علمی با درجه‌ی نسبیّت بالاست»، به‌رغم قساوتش، برای مورخ مفید بود؛ زیرا حداقل به او آموخت که وقتی می‌خواهد از علمی بودن یا عینی بودن مطالعه‌ی خود سخن بگوید، افتادگی بیشتری از خود نشان دهد. ولی تاریخی‌گرایی تا زمانی که زیاده‌روی دارد و علم بودن تاریخ را انکار می‌کند، نمی‌تواند در میان مورخان، پیروان قابل توجهی به دست آورد و به همین خاطر و به‌رغم امداد پدیدارشناسی و برگسونیسم به آن، خیلی دوام نیاورد و از تابش افتاد.